

تا بر کنار جوی که در حوالی شهر جابریست و مردم آنش سیخو زندید بکارندنی بجز تخفیف و این رفت از بزرگان
 صاحب مقامات که در آن دیار آسوده اند یکی شاه مسعود ابدالست کوی در امن قبر تبرک اش در آن مکان
 و سبک و بجی و ناز و اکثر میوه بسیار در و خود در دست چشمه های آب جاری است و این دیار از تخفیف است
 چنین که مذکور شد آن برگزیده کردگار در حیات خود تا کی نشانده بود الهی یونسا باقیست و قریب بان کوه زیستی است
 که آنرا تمبل میگویند خربوزه و هندوانه در و لیکیا خوب می شود آنرا بکار میز آب سید بند و غیر از تمبل هر جا که
 خربوزه میکارند در آن نصف و یا بیش و کم گرم می افتد و آن طریقت که در سوکرم است همچو سنگ سخت می شود و دیگر
 بابا حسن ابدال از سادات صحیح النسب سبزوار بود در سبدا در حال که فوق یافته زیارت حسین رسید
 چند سال گذرانده در زمان سلطنت میرزا شاهرخ سبزواری تشریف آورد شاهرخ میرزا نسبت اراده نمود شش
 هم رسانیده و سفر بند مکلف همراهی شد در صحن مراجعت در موضع لنگر قندار در محل اقامت انداخته مریدان را فرمود
 که ازین زمین بوی محبتی می یابم پس آنجا ماند در گذشتت هزار ایشان در جامع رفیع که مشرفست بر ارض غناباد و اکثر مروج
 واقف شده روز جمعه از زن و مرد آنجا غریب اجتماعی می شود و خوارق بابا حسن از احاطه بیان بیرونست و در پیش آستانه
 ایشان گنبدی است رفیع و مؤخره و طی شکل که از سنگهای نازق شیده که هر یک بوزن پنج من قندار بوده باشد یکی کج و یک
 دگر ساخته اند گویند آن چله خانه بابا بوده است و در یک شب آن عمارت را با یک خادم بر آورده اند چنان
 سنگها را بالای یکدیگر نهاده اند که از پنج دور آن قطره آب نمی چکد و هر کس که درون درمی آید از فرجه های
 سنگها از همه جانب آسمان می نماید دیگر بر قطره ای گنبدی ساخته همانا از کرامات ایشانست و الا نه برگزیده را
 باور نیاید که آدمی بر آن کوه راه برود و مصالح عمارت بالا رساند و دیگر سید حسین زنجیر با ایشان نیز از سادات
 سبزواریند بنوزده واسطه بامام مجام موسی کاظم میرسند و والده سید همشیره بابا حسن ابدالست که بابا بکر
 مراجعت از حجاز سبزواری در جباله سید عین الدین یکی از جمله سادات سبزواری بود و او بی بی فاطمه نام بود
 نوزده سال سید حسین زنجیر با از و بجا لم وجود آمد و پس از هفت سالگی از نظر والدین غائب گردید خادم
 سید عین الدین هر طرفش بستندی نبردند لاجرم مصیبتی در غایت صعوبت سید عین الدین رود او بعد هفت روز
 سید حسین ناگاه بر در خانه والدین رسیده ظاهر نمود که مرا طائفه جنیان که در سلک ارباب ایمان اشتغال دارند
 باشاره بابا حسن ابدال بپاریند برده اند در آنجا قریب یک سال و از حال خصیت حاصل نمودم و مرا
 باجماع سپرد آنها بنام نفاه در و ایشان رسانیدند شش سال تعلیم من و فراتس اسلام در آنجا یافتیم پس بعد

ویدین والدین بسیر و سفر برداختند از هر خیزین خوشه یافته طالب مرشد کامل گردید پس بآن مهم شد که نزدست
 بابا حسن ششامه صباح روزی که چاستش رسید حسین میرسد با حسن را حالتی دست داده مریدان را فرمود بوسه
 کسی بی ایم که بدیدش روشنی دیده حاصل شود باستقبالش بشتابد اندک راهی رفت بود که رسید حسین پویان در خدمت
 بابا حسن رسیدند سروروش را بوسیده بر تکیه گاه خود جاداده مشایخ قندما را این راستنیده رسیدند بابا حسن فرمود
 که فرزند سپید حسین جمعی کثیر از اعزده آمدند ایشان را در باب و برای ایشان بطبخ بجزا میبایست چای سیر گوشت و ده سپه
 آوردند باری در ویگی بار کرده از ثقات منقولست که سید حسین از آن و یک مختصر کفید و پنجاه طبق بجزا پیشکش
 در ایشان کشیده همه را سیر کرد کرامات و خوارق سید از حد افزونست صاحب طیر و سیر محمد الشهباز
 بسید شیر قلندر فرزند سید حسین از بخیر یاد و صغیرین بسیر و سلوک و ریاضات شاکه گذرانده خود را بدیده علییه
 رسانید و در لقب شیرانکه بسیر ذوالنون را عنوان از دستخمان تا لامم خاطر نشان نمودند تا بان آمد که سید را طلبیده
 مجلس گناه داشت پس از اندک وقت پشیمان شده چند طبق طعام بدست مردم معتبر بخدمتش فرستاد
 چون در مجلس خانه بکشاوند و دیدند شیری عظیم بر روی نمدمی غلظت میر ذوالنون شنیده گفت اینها ترسیدند
 دو کس دیگر از مقراب فرستاد جان حال دیده بمیر ذوالنون گفتند پس خود با جمع فرزندان آمده انصورت دید با تنقفا
 را اغتذار و آمد تا سید باز بصورت اصلی شد امیر ذوالنون دست و پا بوسیده رخصت فرمود کرامات و حالات
 سید افزونست که درین مختصر گنجایش نیابند دیگر **خواجه ملک** مزار ایشان در کنار غناب واقع شده
 عجب جای بانقض است سکنه دیر قندما را ایشان را پیر ولایت بگویند و از مزار دعوات خود حصه در وقت کاشتن
 برای اولاد ایشان معزومی نمایند و حاصل آن میرسانند اگر حصه معین نکنند پیشتر آفت رسد دیگر **خواجه علی** متین
 صاحب خوارق عادات بوده در موضع کندکان آسوده فی تاز از انش گوشت که او یکبار بر بنی سوار شده
 در جای میمان شد و صاحب خانه را گفت که این اسپ را جو بده وی از روی تشکر در انبار خانه انداخت صباح
 آنشب دید که انبار خالی است و سرکین و روانقاده دیگر **خواجه ایوب نصاری** برادر عبداللہ انصاری
 در روز و شب مردم بسیار بر آستانه ایشان جمع میشوند و بگریه کشتن قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع
 و اکثر مردم قندما را التزام نمودند که شب بکشد چراغی انبار روشن کنند بدین تقریب هر شب شکیبایی چراغ
 بسیار بر سر قبر این بزرگوار روشن می شوند صدرالافاضل **ابو الفتح** بسنی ابتداء در سلک نشان
 نوح بن منصور سامانی انتظام داشت چون امیر ناصرالدین سلگیلین آن مملکت گرفت و میرا بمنزل عالی

رسانید و تازی و پارسی اشعار زنجبین گفته امام الاصل شمس الدین زکری لطیف طبع عالی سخن بوده
 محمد شاه انسی گاه بسلی و گاهی وانی هم تخصص میکرد و در بندست، شامخانان بسری برده در لاهور بسال تسع و
 سنین و ستوات در گذشت جنوبی از قندار بمراتق بچم رفتند به کرد و به جوهری از شعراست خواجه حسن از ارباب
 زادمای قندار و اعیان آنجا است شوخ و بستی گفت عبید الله در گاه اکبری میگذازانید شعری گفت ما ششم
 قندار برابر زاده محمد شاه انسی مذکور است بهیچ شهر چه ایت از ضامم قندار نزدیک بقلات و آنرا مقرر نیز
 گویند مردم نیک از آنجا برخاسته اند مثل ابو بکر بهیچ استاد سلطان محمود غازی سن کبیر از تصنیفات او است
 دیگر همیشه است طویش فانه عرضش رخ اک الحال بقدر بدین مانده از آنجا است حسن بهیچدی از زمان امیر
 ناصر الدین بکتگین در بست بقبضه اموال دیوان مشغولی داشته احمد بن حسن رضع سلطان محمود بوده تخت صاحب
 دیوان انشا پس از آن منصب استیفای مالک و بعضی مسا که ضمیر آندین بقبضه اموال خراسان بران افزوده
 از عبده تمامی امورات کما بود حق برمی آمد بعد عزل ابو العباس اسفرائی مدت سیزده سال وزارت با استقبال
 کرد و در زمان سلطان سعود و نیز چند سال بقبضه امور ملک و مال قیام نمود عبید الرزاق بن حسن اجداد سلطان
 محمود و دیگر در اول عهد سفت سال با سپاه شاهی مصوب سیستان شد و آنولایت از سلجوقیان ستانند و غایتش سلطان
 محمود و وفات یافت ارکان دولت علی بن سعود را که در یکی از تملاع محبوب بود در حرکت آوردند با
 عبید الله رشید بر نیامد سر آینه ملک عبید الله رشید ماند او وزارت عبید الرزاق داد محمد شاه انسی و خواجه حسن و
 جنوبی و جوهری و انسی که در قندار مذکور شدند اصل ازین زبده کینه غرض من نگناه سلاطین بکتگین بوده و زانده
 هزار سبند و عود داشته صاحب تاریخ مبارک شاهی از کتاب عجائب العالم بیان می سازد که در زمان سلطان محمود
 بر روز دوازده هزار خروار کنجشک صیادان بشهر می آوردند و واقعات با بری آمده که در زمان باستان غرضین
 و قندار را از نامستان می گفته مردم نیک بسیار دارد استاد و حکمای مجد الدین امام انسانی
 در صفحات نوشته که وی از کبرای شعرای طائفه صوفیه است کتاب بدقیقه شایه پس که مثل مولانا مردم کلاش
 با شهادت گرفته در ایام جوانی از اشغال دنیا دامن چیده بچ شد و مراجعت کرده بخراسان آمد و دست
 ارادت با بو یوسف همدانی داد و کارش بجای رسید که پارسه گردیدی دوستان بر حالش که بیان شدند پان خط
 اقربا طلب کفشی کرده روز دیگر کفش را بچنور دوستان افکند و گفت آن سنای که دیدی در نظر شما آمده
 آن من ششم و فائز بن بول اصبح با نصد و بیت و پنج شیخ رضی الدین علی لالا از محل مشایخ است

پدر وی شیخ سعید کرم شیخ شامی است شیخ رضی الدین بوزم حج کجرا سان آمده صحبت شیخ یوسف همدانی
 دریافت پس در خوارزم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفت و بسبب کوششش گردید آنگاه صحبت بسیار شایع رسید
 صد بست و چهار شیخ کامل خرقه یافت در سفر هندوستان ابوالرضا تقی را دیده امانت رسول از او گرفته
 اسید الامل شرف الدین حسن بن ناصر العلوی دولت شاه در تذکره خود آورده روزی که سعید
 حسن مجلس بناوی و مذکری کردی قریب بقصد هزار کس و مجلسی اودیع گشتی چون این خبر بهرام شاه
 رسید روز شنبه در بند بکس غلامت نزد سعید فرستاده سعید عرضش نهاد و سفر اختیار نمود چون بدین رسید
 در جمعی گفته بود در آنحضرت که خوانده محمد از دست او در گذشته آورده که چون باین بیت رسیده من
 لاف در زندگی نیایم زود درین حضرت دانی و در آن روز هم انیک خلعتی بیرون فرستاد فلعتی از روضه
 منوره بیرون آمده مردم از هر طرف بر او باعقاد کرد آمدند چون بگذارد رسید سلطان مسعود بن محمد بن
 ملک شاه محقق نزد او و جهت ادسا این منوره ایست و کنتت جانب خراسان روان نمود چون بکوه رسید
 و قصبه آرا و مرغ و خوش نفس عنبری آرا و گردیده جمال الدین محمد بن ناصر العلوی برادر بزرگ سعید است
 در سخن کلام آرا فراد و مجاد بوده بهرام شاه و بر او مصلی عالی داده بود حکیم عثمان بن محمد التتاری از اقران حکیم
 شامی است و حکیم را عتیده با او معرط بوده مختاری بیشتر او است در عهد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی در کربان
 می بوده و بعد او بهند افتاد و بعد از او شاه اراش بوزمین برومچ از سلطان شاه بن کرمان شاه بسیار گفته در این
 و حکیم جنسها در گذشت: شهاب الدین شاه ابو علی جاز از ملکان سلطان بهرام شاه بوده ضیا و اولاد
 والدین محمد بن ابی نصر نفاضی کبابی غزنین بوده در غنغوان جوانی از دنیا میسرین گشته شعر بکینه گفتی اسمعیل
 بن ابراهیم طبعی کسبیم و دینی مستقیم است ابو حنیفه اسکانی ابتدا حرفه کفشگری کردی پس حضرت سلطان
 مسعود بن محمود را ملازم گرفته دالی ولایت قلم گردید سعید الدین علی بن محمد از ملکان خسرو شاه بن بهرام شاه
 غزنوی بوده ابو بکر بن المساعد الحسوی در دولت خسرو ملک بن خسرو شاه آخرین سلاطین غزنوی
 آسایشگاه دیده از اینکه منسوب بوی بود خسروی کلن بیکر دعلی بن محمد الفتحی مفتاح خزاین شهرت شورا
 در غایت جودت می گفت جمال الدین ناصر معروف بکا و حکم غزنین طبع بهزل و ظرافت نائل داشته
 بیشتر گفتی مولانا یعقوب چرخنی از اصحاب خواجہ بجا و الدین و خواجہ علاء الدین عطار بود خواجہ
 ناصر الدین عسکری در خدمت کسب کما نموده مولانا یعقوب همیشه میفرمود که طالب چون خواجہ عبید القادر

چرخ نبیا ساخته در وطن و خیل آماده کرده همین کو کرد باخانی باست مشته تا زنده بوی وصل جان جان
 نامد طلب گوهر کان کان منی ابجد حدیث مطلق از من بشنوه هر چیز که در بستن آن آن صیخ از نومان
 رهو کز غزین است منه مولانا عثمان مشهور بمولانا زاده فضیلت تمام داشته سجا و در نیز از
 تو مان رهو کدست منه خواجه یونس و خواجه احمد از مشاهیر وقت خود ملک الکلام محمد الدین
 بن احمد بن محمد صاحب مصنفات عزیز است عین المعانی تفسیر کلام الله کواهد عدل کمال اوست میر محمد ظفر
 از جمله تابکان حضرت شایسته ای بوده یکی انشا الله جل و علاه است او مشیح قلع آدم کهک است که بیچک از سلاطین
 سابقه میگردیده و دیگر مشیح کابل آنولارا از میرزا سلیمان دال بدخشان صان گز انید میرزا اعزیز
 نو غناش انشا الله سبحان اعظم ولد شمس الدین محمد خان آنکه است که ثانی اکمال با عظم خان مخاطب
 گشت باصا است سالی فدات نیک بقدم رسانیده مخزن الاسرار حضرت اکبری گردیده بجان حمیده موصوف
 بمطالو کتب افغان و سیر و توایح رعیت و از داشته احیاء توجیه و ادبی نظم شدی مولانا سیکسی از فاضلان
 وقت است ابتدا کابل در خدمت میرزا محمد حکیم سنگار افاده ساگرمی میگذا پس بندوستان با امر بجا است
 گذرانیدی بعد سعادت و در اثنای راه بموضع بر ساور نام اللذات برسدش تاخت آورده مولانا سیری
 از علم و فن و تالیفاتش تمام داشته شعر پاکیزه گفتی متنوع طویش قد عرضش اوله بیده مودت مند تحت گاه رایان
 باضی است از مردش میر سید محمد قنوجی است همواره بدرس علوم دینی و شعر سارن یعنی اشتغال داشته
 شاهجهگان با شاه در آفرایام سلطنت بجا ایش و اعزاز تمام طلبیده بتقریب خویش اختصاص داد و بعد از
 عالمگیر بحال نیازا زاکر آبا و طلبیده بشهرت تمیص اعزاز مختص فرموده مصنفات حجه الاسلام عزالی خصوص احیاء العلوم
 پیشش دیده در ریخته سه روز به ذکر علوم در خدمت شاهی مجلس افاده کرم داشتی و در قناری عالمگیر سعیا کرده
 همین پوشش سید محمد سبزی است احتساب اردوی عالمگیر در کمال اشتغال داشته خلف دیگرش
 سید عبدالکریم بخدمت لالیقه مخصوص شده بدرس کتب متداوله مشغولی می در زیر صدر جهان از سادات
 رفیع الشان بوده با مرتوی قیام داشته و شونیک می گفته بلکه اعم موضوعی است با فاصلاتی کرده از قنوج بکانبک
 شمال سکن ارباب استعداد و کمال می باشد شیخ سلیمان از علمای اکبر بادشاه است صاحب استعداد و زکیه ضمیری
 شیخ نظام نام از قبیل فزلی بگرام در موسس بدیش گذشته عیش شیخ سلیمان نکور پرورشش کرده در صنعت
 چیزی نمانده کلاش طرز قدما دارد و نوشتش ثلث و الف آه آه نظام تاریخیت شایده می عبدالواحد نام بن

ابوالحسن بن قطب عارف ربانی محرم حریم سلطان بوده اصل قدمش بگرام مگر بعض اجدادش بباری رفته آقامت
 کردند این در بگرام آمده سکونت و دام گزید از ذمیش یک ملام جوگر دیده نسبت ارادتش بسید حسین سکند
 میرد مصنفات بسیار در حقائق و معارف و اردو پنجم کتاب مسائل و شرح نزیه الارواح و حقائق هندی و حل
 شبهات و شرح کافیه ابن حاجب تا بحث غیر منصرف که آنرا بطریق معانی تصوف کشیده اگر شاه تعظیم تمام ویرا
 طلبیده زمین در سیوریغال مرحمت فرمود صاحب نفاس المآثر ویرا از اکابر سادات فتوح شمرده است بگرام مضان
 سرکار فتوح است و فاش سبج عشر الف عزیز در تاریخش گفته است برنت واحد سوری و معنوی گفته است هزار و هفتاد
 و شب جمعه ماه صوم سیوم و واحد سوری نوزده و واحد معنوی یک جمله است عدد چون از جمله عدد مصرع مان رفت
 باقی تا نیکت قبرش در بگرام زیارتگاه انام از منظوماتش مناظره انبه و خربوزه بنایت شیرین و با چاشنی است
 حافظ ضیاء الله از سادات و اسطی بگرام و فضیله عالی مقام است عالم کاتب و حافظ و قاری بوده همیشه در سر
 اشتغال داشت در شعر و نظم عربی و پارسی و در جبه عالی اندر رشته مشائش بعد فوت در دو دفتر ترتیب یافت میر عبد الجلیل
 که مذکور شود در آن و بیاید نوشت و فاش تسع و مائة و الف پسرش سید تهاوری حاصل حافظ و قاری قرآن و عامی
 بوده در وطن گوشه گرفته بعبادت اشتغال داشت تا در گذشتن آن است و ابوالحسن و مائة و الف میر احمد برادر
 کلان سید مهین الدین والد میر عبد الجلیل از طوایف مکرخان عالمگیری فوجدار و وضع مندر و بعد از آن به سوس و دشته
 بود و همراه برادر اینی هر یک جاد داشت نوشت اربع و مائة و الف در شهر لبنان میر عبد الجلیل علامه نادر
 و پسر و عجب روزگار بود و تفرغش برین از احاطه شمار در هر علم تجرد داشته کتاب تاسوس اللغت تمام در خاطرش
 بود و دیگر هم سرچ دیده در مخزن سیند داشته در تواریخ طبری خاص بکار بردی چنانچه اقسام آن سبب گوئی
 و اسطی تخلص میفرمود عالمگیر محبتش رسیده و نظام الملک محققانه در خورده و قانع نگاری گجرات شاه دولا
 و بخشگری و سوانح و قانع بهرک و سوستان داشت در ثمان و تلیش و مائة و الف بدلی در گذشته فاشش
 به بگرام بر دند شاعر سید محمد نام میر عبد الجلیل مذکور به علم ما هر شاکر در پدست خدمت بخشگری و قانع و
 سوانح نگاری سرکار بهرک و سوستان که از عهد عالمگیر تا محمد شاه نام پدرش بود چون پدر در همین حیات بنام پسر
 کرده بود آن میر اندر شوی سسی بنار و نیاز در قصه عشق سید حسن علی ترندی بگرامی که عاشقش شاه نیاغ
 بود خوب گفته میرید شاه له ناست که مذکور شود سید حسین الدین برادر خود میر احمد مذکور در فنون هنر
 و شناختن جوهر و عیار طلا و سیم بهارت عظیم داشته تا آخر عمر پیش امرا کرم محترم زبیده میر جان محمد

عالم و فاضل و حافظ و قاری بی نظیر بوده شوق و حال بغایت داشت و در یافت کمال چه میکرد و در
 اربعین و مائه و الف هجری از منصب استخفا خواسته براه سوستان و تته بزایت حرمین شریفین
 و عتبات عالیات شتافت صاحب فکر زنگین بوده سید کرم الله بانشاهزاده شجاع بن عالمگیر سرد
 میرده و میر لطف الله عرف شاه لدا له سید کرم الله ذکر را ابتدا بملازمت بعضی امر گذرانده
 در بیت ساگر از علائق کلبی بریده قدم در وادی فقر نهاد و بخدمت قطب الاقطاب سید احمد کاشفی ولد
 سید محمد کلبی دست ارادت نهاده بمناسب نام مرث احمدی تخلص کرد و از آنحضرت لقب لدا له و حروف خلافت
 یافته بعد چهلشس قرب هفتاد سال بکوشه انز و گزرا نید صاحب مقام عالیه بوده مریدانش بسیار نوشتن من ثلث
 و اربعین و مائه و الف چون پیش از ان بشش ماه پسرش میر عظمت الله تخلص بجز گذشته بود سید نواز شعلی
 ولد میر عظمت الله بانتهین کردید سید نور الله در بیان سید لطف الله از خدمت برادر زهره یافته و نام
 البکا و صاحب ثلث بوده بیت در پنج جز قرآن از بر کرده بسبب کثرت نیام در رکوع پایش و رم نموده
 در سن ثلث عشر و مائه الف در گذشته مصحفی که در سوخته خواندم شده خود بر و پانسان خادمی داد و دیگر
 خوارق هم بسیار داشته میر عظمت الله عرف میان صاحب بجز تخلص ولد شاه لدا له مذکور
 با مرزا سید گل جهان آبانجهتها کرده مرید پر خودست چند رسائل تصوف و کلیه اشعار قریب ده هزار
 بیت دارد شوق و ذوق باریک بینی الفاظ و باریک معانی و در حال داشته در و پهل بیال هزار و
 صد و چهل بود در گذشته شاه رحمت الله ولد صیب الله واسطی بگرامی صاحب کمال بود از باران سید
 لطف الله ذکر کرد است نوشتن ثلثین و مائه الف در گذشته سید نور الهدی ولد سید خیر الله در نهایت
 ذوق و کیفیت بوده مرید شاه لدا له است سید اسد الله منبه حقیقی و مرید شاه لدا له است و در پیشه شاعری شیرانه تر و
 کردی ایمان نامش بندگی حسن از سادات ترمذی بگرام است در عربی و پارسی و هندی استعداد کلی داشته
 شاگرد میر عظمت الله بجز است و احد سید عبد الواحد نام بن سید محمد اشرف در گاهی برادر کلان سید حسن
 بندگی تخلص با ایمان بجان صفات القاف داشت اتمام شعر خوب گفته نشو مسمی لشکرستان خیال در وصف شیرینی
 بطرز بسحق الطور نوشته هنگامی که والدش حاکم موضع راهون من اعمال پنجاب بود در اربع و ثلثین و مائه و الف
 در بعضی معارک مقتول شد میر یوسف بن سید میر اشرف برادر واحد بن میر عبد الجلیل در فتون علم عقلی و
 نقلی بهره دانی داشته مرید شاه لدا له است گاهی متوجه نظم می شد تا قب سفاخر حسین نام صاحب کثرت است

عجب برادر خاندان حقیقی میر عبد الجلیل است نامش سید قریش است حیثیت علمی خندان داشت اما بسلیقه
طبی شوخ و بزمی گفت همراه نواب سر بلند خان بجلالقه نوکری بگجرات رفته درین اربعین و ماته و الف خود با اسپ
قالب گردید سید غلام مصطفی برادر زاده و میر شاه لدا با نقره استنابوده همراه نواب سر بلند خان بکجک باج
ابی سنگ زمیندار را در اردر سینه ثلث و اربعین و ماته و الف با شیخ الدیار بخشی فوج و جمعی سادات و شیوخ
بلگرام شهید گردید جسش یافته نشد استعداده خوب داشته سید کجاست برادر سید غلام مصطفی صاحب متقی میر شاه لدا بوده
و در جنگ مذکور شهید گردیده سید غلام نمیبی بن سید باقر خواهر زاده میر عبد الجلیل در عربی و پارسی و هندی با هر بود
در نظم هندی و موسیقی و ساز هندی دستگاه عالی داشت قابل سید عبداللہ نام و عربی و پارسی و هندی با هر
بوده خط بهفت قلم نوشت در فنون سپاهیکان بدل و در اکثر صناعت علی الخصوص بریدن کاغذ و ساختن گلابها و غیره
بدر بیاد داشت همیشه عده روزگار بود و بخدمت نواب سر بلند خان میگذاشتند آخرا به بالاکرام در اثنی و تثنی و ماته
و الف فوت نموده قاضی ولی از بیاران میر عبد الجلیل با وجود کم سوادی سلیقه زبان چندان داشت که سزایان اشعار
پارسی و هندی در ترضیع ایشان بمنو و اگر کسی اجنبی غزلی یا مینی سیشش میخواند سلیقت من به ازین گفته ام و آن الغنور
همان قسم شوخ زبان می خواند و اگر کسی استدعای تکرار میکرد می گفت من مدت العمر شوخ مکرر بخوانده ام اگر کبوی دیگر خوانم
میر غلام علی بن سید محمد فخر بن سید فیروز و اصل بنده از سادات حسینی و اسطی بالگرامی شاکر و علامه میر محمد فضل
و میر عبد الجلیل علامه که جده مادری او هست می باشد همه کمالات موصوف علامه و تحت بر آمده صاحب دیوان
رنگین و مصنف زکریه بیضا در موهستان با سید محمد مذکور میگذاشتند و چون سید محمد بوطن یا وطنی می شناخت
بخدمت نامبرده می پرداخت بعد آمدن نادر شاه پادشاه بسند طرف حرمین رفته آنجا فیضها یافته دیوان
عربی و صنایع اهل فرس و معانی اسلوب فارسی فکران تصنیف نموده که مستظور نظر ارباب فضل و کمالست نقلش
از حرمین شریفین بخدمت محمد ناسم و رفته رسیده از آنجا بکن مراجعت نموده پیش ازین بر چند سال سموع بود
که در آن ولایت بر تذهیب نشینی او کات در کمال حرمت میگذاشتند روح الامین خان از مردم نامور آنجا است
از طرف نواب عزیز خان شاهجهان پوری نیابت صوبه اوده کرده و از جانب نواب سر بلند خان هنگامی که صوبه دار
کابل بود حکومت تبت و در مرعیال خطه پنجاب ضمیر کابل داشت در عربی و پارسی و هندی با استعداد کلی بوده قوت حافظ
اقصی غایت اندوخته از مریدان شاه لدا و چاشنی یافته تصوفت اکثر در صفت اشعار می گفت لاهور طولش
قالب عرضش لاک از شهرهای موروث هند است لاک و در لاهور و لود و لود و لود سلیمان لود نیز آورده

در عجایب المخلوقات است که در استخوان زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را ابنار غله و دیگری را
 قنطره آب گردانیده بودند و عجایب السبله است که باورد در زمان پاستان با وفور آبادانی و معموری هزارستان
 داشته هر یکی را حاکی علمیده بود در رساله بنجا در خان از واقعه لاهور یعنی عالمگیر رسید که یار محمد کوک پسر محمد شفیع
 ساکن موضع شفیع پور غله برگذتبار همین که از مادر متولد شد کلمه طیبه بر زبان رانده تا چهار ماه بعد از آن حق الله و
 زبان کرد و احوال که عمرش شش ماه است شش ذکر دارد از مردش محضر الزما و محمد بن عبدالملک از مشایخ
 کس بوده افضل العجم سراج الدین منہاج سراج محفل میکنان در منہاج طریق عرفان بود ابو جعفر عمر بن اسحاق بن فضل
 دانش در جهان طاق و در زهد و تقوی شهره آفاق بوده از منتسبان آل ناصر است در شاعران مشارا الیه
 زکیة العمید الاجل ابو الفتح بن مسعود و الرومی از کمال شواست حقیقی ویرا قبول عام بخشیده بود مسعود
 انداستوده و انوری پیوسته دیوانش بنظر داشته در عهد سلطان راضی ابراهیم بوده منصور بن مسعود بن احمد
 سیمندی که عارق سپاه بود همواره با و اکرام کردی ابو عبد القادر وید بن عبد الله الکنکی در طعن طبع
 یگانه زمانه بود حمید الدین مسعود بن سوشال کوب حمید دهر و حمید مصر بوده مولانا شیرازی مولودش
 قصبه کوکوال من اعمال سرکار پنجاب پدرش عبدالحی نام قاضی بود حبشی از صاحب طبعاست قاضی صدر الدین
 در علوم نقلی و عقلی مهارت داشته مولانا سعید الله با وجود فضیلت موفوره بصحت صوفیان پیوست و آخرش
 بردش ملاسینه برآمد مولانا جمال مردم نیک بشاگردی دی یکمال رسیدند قاضی صوفی مرد با کمال بوده مولانا
 منصور و از روش نامان آنجا است شیخ محمد بن عبد الملک از فضیلت نامور بوده که رفته از علما حجاز تغزیر و حدیث
 دفعه آموخته بوطن مراجعت نمود و بتدریس روزگار گذرانید گاهی شوم گفتی ملا عبد الحکیم اصل از سیالکوٹ
 من اعمال لاهور در مضار فضائل قصبه اسبق از همسران ر بوده از عهد عالمگیر چند دهه برسم سیورغان یافته برگاه
 برگاه می آمد رحمت نفوذ نامحدود و کامیاب میکردند و در بار بر سر سجده شده بعلنی گران یافت در فنون علوم بنام
 عالمگیر تصانیف مردم غریب پرداخته از تصانیفش حاشیه بیضاوی و حاشیه مطول و حاشیه خیالی و حاشیه شرح
 ملا بنایت مشهور در سن هزار و صد و بیست در سیالکوٹ رحلت نمود شیخ بلاول در شیخ شمس است
 همواره صائم الدهر و قائم اللیل بوده هر که بگذشتش رسیدی برای وی مائده کشیدی و فانش هزار و چهل و شش
 شیخ محمد اشرف شطاری مرید شیخ فزیکر و ال که سلسله ارادت بشیخ غوث گویاری دارد می باشد
 بصلاح و فضیلت اتم بوده عالمگیر ویرا بارز و طلبید همی بطریق مدد معاش او و اولادش داده بلاهور سعادت

قوم برلاس اجدادش در فصبه خوشاب سن اعمال لاهور توطن گرفتند پدرش اربار خان بچکومت لاهور
 و ملتان و تنه رسیده آخر حال قریب چهل سال بفروداری غزنین قناعت کرده احمد یار خان در اوائل
 عهد عالمگیر صوبدار شد بود پس بپاره اقطاع در وطن بقناعت گذرانده جامع انواع استعداد بود و خط و لغات
 جو دست می نوشت و در اقسام شورش و شورش مبارق عظیم انداخته از دست مثنوی آئینه حسن پیشش
 فصل در نظر و دیوانه مو اقسام شود در لاهور محمد عاقل نام یکتا تخلص گرفته شنیده ما یکتا شدیم ملک و و تا کریم
 پس شوار احمد کرده طرح غزلی افکند و از آن یکتا پیشی برده محضر بهرود و متخط شود در یکتای خود نویسانیده گریخت
 یکتا محمد عاقل نام بسره نشو و نصافداشته مگر کوکب از مضامینت لاهور است آنجا در کوه سنگ پاره
 اهل بند را بدان اعتقاد و موهوم می باشد در سالی دو بار چندین هزار آدمی بطوف آنجا میروند و بعد طوف بعضی که
 حاجتی دارند زبان خود را بریده قریب پاکستان آننگان و من می کنند و زبان بی زبان طلب حاجت می نمایند
 برکت صانع عقیده ایشان از زبان تا ز شمع دار میرود و کام دل حاصل می شود و آنگاه مراجعت می کنند کانگره
 قلو است قدیم بر سمت شمالی لاهور در کوهستان بتانست معدن از تاریخ اسکسش بیچ مورخی محض شد اعتقاد
 زمینداران پنجاب آنکه قلو نیکو بگامی از قون بقومی منتقل شده بود و بگانه بر و تسلط نیافته در زمان اسلام
 احدی بر دست نرسیده سلطان فیروز شاه مدتها محاصره کرد چون افتخارش مستحضر و دید راضی بجاودت شد
 قلو خود بمبارش رسیده رسم ضیافت مهند نمود و حسب التماس سلطان از بتاشای قلو درون برد سلطان اخرون
 رفته راجه را گفت از حرم دور باشد که در هیچ مصاری مثل من سلطان ذی شان را درون بروی راجه اشاه کرده
 عالی نوحی آمده از گوشه قلو درون دویده سلام سلطان کردند سلطان دانست که مکر وی بجزعه مراد درون آورده
 علاوه هفت صید وی شدم راجه آزاد یافته بروض رسانید که مراجع بندگی عزیمت نیست اینها بنا بر احتیاطند بگامه سلطان
 برین حرفه کرد روشن کردم پس سلطان از قلو بیرون شده راجه را بمواخت او بدستور مالک حصار بود و از آن پس
 کسی دیگر ضابط آن حصار نشد و قادر هزار و سی و یک هجری بفرمان جهانگیر شاه بدست منصور مفتوح گردیده
 قلو کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است و سه برج و هفت دروازه داشت و در درون آن یک کوه دارد ارتفاع
 یک صد و چهارده ذراع حوضی کلان درون آن واقع بتجانه درگاه که بیرون مشهور است در حوالیش سبترگ بنود
 نزد بتجانه در دامن کوهی ظاهر کان کوه کرد دست که از اثر حرارت آن پیوسته آتش شعله می کشد رباب ضلالت
 آنرا جالا کهنی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار دادند و میگویند که چون زن جهاد یور را عمر لسرا آمد بها دیواز

غایت دستگی که با وی داشت لاشش بر دوش گرفته سر در جهان نهاده چون چندی بر او گذشت ترکیب
 لاش تماشایی شده از یکدیگر فرو ریختند هر عضوی در هر جای که افتاد در خورشافت عضو آن موضع را حرمت میدارند
 چون سینه که نسبت بسیار عفا شریف است در این مقام افتاده آنرا عظیم متبرک دانند بعضی گویند که این سنگ علامت
 بنود است سنگ قدیم فیت اشکر اسلام سنگ مذکور را در آب انداخته بود سنگ در قعر بحر ژرف نایاب افتاده مدتی
 در قعر ضال آن حسرت مآده مگر بهیمنی مزور جهت مکان آرای سنگی را در جای نهان کرده بر او گفت مرا نمودند
 که سنگ مذکور در فلانجا است را جکسانرا فرستاده از آنجا آن سنگ را آورده باز نصب کردند و العلم عند الله
 سر مندا سینه نیز تعبیر کرده در سابق داخل سامان بوده سلطان پیر در شاه آنرا جسد ساخته سسر کارگر را خیزد از سرش
 شیخ بدرالدین سقده غلیه خاص و عام بوده شیخ محمد یوسف خلانق برداشتی شیخ حاجی فتح الله ایدر ایدر است بود
 شیخ عبدالصمد پیر حاجی فتح الله پیر با برستی زبیده مولانا جوهر مولانا از فاضلان صاحب درسی از مولانا
 صفای تنج متداولات کرده شریک می گفت مولانا خاکی خوش سلیقه نیکو کام است در عهد اکبر پادشاه بوده
 شیخ محمد سعید مرید والد خود زبده ابرار شیخ احمد سر بندیت قاضی متشرف عالم متورع بوده پیوسته پادشاه
 خدا طالبان و درسی علوم اشتغال داشته حاشیه بر حاشیه خیال نوشته بصحبت عالمگیر رسید رعایتهای کل یافته در درگاه
 شیخ عبدالشرح مشهور میان گل که بعضی و کمال ظاهری و باطنی موسوف و ایضا از فرزندانش شیخ محمد فرخ
 و شیخ سعد الدین و شیخ عبدالاحد است که هر یک بفضائل و فضائل سمیت امتیاز داشت و مکرر به از دست
 عالمگیر پادشاه رسید مرام متورع یافته شیخ محمد معصوم خلیفه والد بزرگوار شیخ احمد است که تربیت
 در این محل مشکلات ایشان از برادران و سایر شیوخ امتیاز داشت صاحب مقامات علیه و احوالات
 سفینه بود از تعالیف سه جلد مکتوبات است که بسی اسرار مکنونه و نکات غریبه و علوم عمیده در آن انوار یافته بنا بر
 اندامی عالمگیر پادشاه چند بار بدین پادشاه رسید و الفاع تو قیبر عظیم یافته درین بقعه در هزاره در گذشته تاریخ
 او متسع رفته ز جهان امام معصوم و مریدان و خلفای ایشان بسیارند سجد سپس شیخ محمد نقشبندی که
 بفضائل صوری و صوری تصانیف او عالمگیر با وی انواع مرام ستول فرموده و شیخ عبدالعزیز که حامی فضائل
 ظاهری بود و عالمگیر را عظیم کل دیده شیخ سیف الدین که معارف باطنی را با علوم ظاهری جمع کرده عالمگیر استغای
 دیدنش نمود چون کبفوز رسید پادشاه کمالش با شفقت فرمود مگر در خانه اش رسید شیخ محمد کیمی ابن شیخ احمد ستوی و صلاح
 موسوف اکثر اوقات بدین علوم متداوله مشغولی و در زبده مشول عواطف عالمگیر پادشاه بود اشتیاق ولی القدر

شواست حیران محمود نام شمش چون تام محمود اهل طبایع بوده و حدت عبدالواحد نام موروث بشاه گل
از فرزندان شیخ احمد موروث مردی در ولایت در شوش سلبه بوده ناصر علی سلطان سرزند امام و شایه جهان آباد
میگذرانید بنایت بلند حوصله افتاد از سخنانش نشه فقر در رویش استغاد میگردد و طریقی که او در اشعار خود در شایه
و شوقی الفاظ معانی بکار برده هیچ سخنور زان دست داده در اشعار اکثر معارف با صاحب کرده و گاهی توفیق یافته
اشعارش در حیات مشهوره آفاق بوده علی عظیم پسر ناصر علیه بلطف طبع تصادفا شده در شایه جهان آباد
میگذرانید مضمی الهدایه نام از قبیله الفار ساکن سرزند مصنف زنگ مدار الافاضل دیوان دار و شوقی
شیرین خسرو هم گفته مالنسی در جوار احصار و تعسست معاصی اقلیم می آرود که دی از شخصی شنیده نه در
مضافات مالنسی عورتی را چهار کت وضع حمل شد هر کت چهار پسر و پسر شازده سپهری از زمان دور از ماندند
از نیکان آن مکان است شیخ جمال الدین خطیب غلیظ شیخ فرید شکر گنج بوده در از ده سال بخت
در مالنسی گذرانیده از شیخ نظام الدین اولیا است که چون شیخ فرید از خلافت داد مولانا جمال الدین برای من قیام
نمودی و حال آنکه پیش از آن قیام میکرد و مرا بخاطر افتاد مگر منعی موافق مزاجش نیابد بکرامت در ریاضت گفته چنان
نیست که بخاطر آوردید چون درونی مدوم شود و تکلیفات ناز شیخ قطب الدین منور شیخ نظام الدین اولیا
اول خلافت بوی داد مولانا سفیث از شرای مشهور است تها نمیسر شهری مختصر است در زمان سابق
تخانه بزرگ داشته و در آن بی بود موسوم بکبریا تبه سلطان محمود آنرا شکسته در غزنین فرس استانه مسجد کرده از
مردش شیخ جلال مؤتذ علیه خاص و عام دیار بوده شیخ نظام بن شیخ عبدالشکر با آنکه تابع هند اولیات نموده
و از کتب صوفیه مطالعه کرده بود چنانکه سنه در تصوف تصنیف نموده که بله بنده عارفانست و ایضا نفسیه ای اطلاق کرده
که معنی آن همه در قالب تصوف ریخته فرمودی مطالعه بعضی از متداولات کرده و در مره در دست داشت و شعر موار
می گفت نسبتی شاعری خوش خیال بلند مقامت و حشت عبدالواحد نام شاعر خوش طبع است پانچ مرت
از جانی موروث بختا و در خان در ده ساله نوشته که در یکی قصبات پانی پست سیدی متوکل اقات بعزت کل گذر زیندی
مگر وقتی سه چهار روز بفاقه روزگارش رسید هرگز تفاوت نخورد و بنا اوت قرآن مستولی داشته دخترش آمده
از گرسنگی جزیع کرد و بیای نمود در حال دید که از زیر طبله اش رودی میرسد و بقدرت افتد چهار رکان چاقو
گر اگر نم نهد یافته با عیال بخورد از ان باز بر روز پنجونیم آثار بسج سفید و بیخ آنگار گندم از جو جوادر خانه اش
می باریده جمله الملکی جعفر خان این را بروض باو شاه رسانید محمد اسحق جمله حسب الامام آمده معاشه کرده آنگاه با شاه

در هر دویم بیج الاول مقصد و بیت پنج بختان خراسیده بدرالدین اسحق در دہلی با استفادہ و کتب علم
 مشغول و ہشتہ چند مسئلہ مشکل یافتہ عزیمت بنما را نمود در اثنای زراہ بچو دہن رسید بجا طر آورد کہ بخدمت
 شیخ فرید رسد شاید مقصدش بر آید شیخ مقصودش را ساخته بنما دی و اما می موز ساخت صاحب سیر اولیا
 آورده کہ دیرا بچکس بی گریہ ندیده و از کثرت گریہ در چشمش کلی سفید افتادہ بود مولانا شمس الدین کجی
 فاضل منجر بودہ اکثر علمای دہلی تلامذہ او نید و را آخر دست دارادت شیخ نظام دادہ از التفات خلق کجی دہن
 برید مفتوح نام قادی داشت کہ اگر کسی بدینش آمدی وی گفتن چنین گوید جان گو و الا اورا از مشغولی بیچ خبر
 بودی مولانا مخر الدین زراوی از خلفای شیخ نظام اولیا است بعد فوت شیخ در گویہای دہلی و ما بر روی
 اورا سالانیت در اہانت سماع کہ مقدمات اصول فقہ تمام کردہ مولانا علاء الدین تلی از خلفای شیخ نظام است
 اما برگزیدنی نگرفت و دخل بخلافت نکرد ملفوظات شیخ را جمع کردہ نواد الفواد نام نهاد مولانا برمان الدین
 غریب میر شیخ نظام است برگزیدشت خود بغو شور کہ مضجیح شیخ در آنست ندای امیر خسرو از ہزارہ بلخ بودہ
 پدرش امیر لاجین بہند وارد و در بیتابی شاہل گردید امیر خسرو با و سپردید کہ دیجا بود آورد چون امیر خسرو متولد
 شدہ والدش در خرقہ پیچیدہ نزد دیوانہ مجذوبی کہ بچوارا بود برد و دیدہ گفت شخصی را آوردی کہ دو قدم از خاقان
 بیش خوابد برد والدش فوت کردہ خالش تربیت نمود بعد بلوغ میر شیخ نظام اولیا گردیدہ روزی در میج شیخ
 شوی گفت خوش شہ پر سید ترا چو دہم گفت شیرینی کلام فرمود طاس پر شکر از زیر چلپا بہ ہم برداشتہ بر خود
 شاکر کن و قدر بخور جان کردہ شد آنچه شد با وجود شغل ملازمت و شاعری چہل سال بصوم در برگذرا نبدہ شرب
 یکمتم قرآن نمودی بہر شغلی کہ شیخ بوی کردی جمع کردہ کتابی ساخت اند دست کہ روزی شیخ بچو فرمود از ہمہ تنگ
 آدم از تو نیستم باز اعادہ نمودہ کہ از ہمہ بہ تنگ تا بگری کہ از خود ہم بہ تنگم از تو نیستم ہمدراں کتاب آورده کہ روزی
 فرمود اشب از عالم غیب این خطاب آمد کہ خسرو نام درویشانیست او را محمد کاسہ لبس خوانند باید کہ ازین نام
 امیدوار باشی کہ در ضمن آن نعمتہا است و نیز آورده کہ آنحضرت بندہ را ترک اندر خطاب دانند از زمان سلطان
 غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان تعلق شاہ در حیات بودہ و بہت با و شاہ را خدمت کردہ سلطان غیاث الدین
 تعلق شاہ بجانب کهنون خسرو را بکلفت بردہ چون پس آمد کہ شیخ رحمت بعالم بقا بردہ از گرد راہ رسید گیاہ کہ
 پیرانی را چاک زد و در مزار شیخ رفتہ در پیش خطیرہ وی بجاگ می غلطید و نوہ و ناری میکرد تا بعد ششماہ در گذشت
 عدیم المل و طوطی شیرین مقال تاریخنت و در شاہ و زندکرہ خود آورده کہ میرزا بالینقرین میرزا شاہ رخ اشعار

در جامع ساخت یک حدیث بزرگیت جمعه خود رنگی از رسایل خود آورده که عدد اشخاصین از پانصد
 کمتر از چهارصد بزرگه است و نو و نو کتاب در سنگ نظم کشیده خواجہ حسن سخنہ الدین ضیاء الدین
 در تاریخ فیروز شاہی آورده کہ کسی در لطافت طبع و جودت ذہن و استقامت عقل و تہذیب اخلاق و جود
 و تقویٰ مانند خواجہ حسن ندیدیم از مریدان شیخ نظام او یا بودہ بہر گاہ شیخ را ذوق سماع شدی بقول الان گفتی کہ شو
 خواجہ حسن بخوانند خواجہ حسن معتقد طراز شیخ سیدی بودہ و تلاش روش آن کرنی اہل ہندی اورا سعودی ہندی شاہ
 میگزید از جمال جلال خان نام مناسب نام از لہ جلال تخلص میگردیس بفرمودہ پیر مولانا سادہ الدین جمال
 جمال الدین بہارت مرین شرفین بیسیہ بہ ہند سلطان حسین میرزا مدنی در خراسان ماندرہ صحبت مولوی جامی
 و ملا جلال دوران و غیرہ افضل دریافتہ در اقامت شرف حضور تصیّد ہجارت خوبی داشت ابتدای از زمان
 سلطان بہادریست در پیش بابر بادشاہ و ہمایون بادشاہ منزلی عالی داشتہ در انہی و ایچین و تہاتہ در گذشتہ
 در محبت اقلیم نامش شیخ جمال نوشتہ و تبریش در وہلی کہنہ ذکر کردہ و منہ تا بچین گفتہ ذکر سابق از یہضیا
 کہ در زثنی را بعین و تہاتہ نوشتہ منہج تفاوت بیت و ہشت سال پیش و در الہم عندا شریح عبدالحق حقی از
 شہیر علمان تاجزین است در علم حدیث شافی عنیہ داشتہ یک کتاب در انواع علوم تصنیف کردہ در جرہین
 بصحبت شیخ عبدالوہاب منقی و غیرہ علماء رسیدہ در یہ بر منہ باگردیدنی چون بدہلی مرجعت کردہ تصنیف و تدریس
 پرداخت صد و دہ سالہ عمر یافتہ در عہدی و الہی در گذشتہ بہشت مرقد تاریخت شیخ نور الحق مع فاضل
 محدث عالم شہر ضیغہ و جانشین پدر خود شیخ عبدالحق دہلویت نسبت ارادت بسلسلہ قادریہ داشت برسی
 جزو صحیح بخاری شرمی نوشتہ و در عہدی و شیخ مطالعہ شرح ہر اید حکمت و دیگر کتب متداولہ حواشی
 دار روزنہ و نظم حدید زمان بودہ درین مفاہدہ ہزار و سہ ہجود و دو گذشتہ ملا علی احمد شانی
 تخلص بہر کن بی نظیر بودہ و نقوش سخن بر لوح بیان خوب می کند مدنی در سنگ مادحان در گاہ اکبری انتظام آشت
 روزی نزد ہما نگیر قوالان بیت خسرو میخواندند ہر قوم راست را ہی دینی و قیلہ گاہی ہر ما قبلہ راست کردیم
 بطرف کجکلاہی ہر بعضی از حاضران گفتند با صوفیان وجد کنند تجکید ملا گفت چنین بت باشد کہ دین حالت جان و ہند دین
 ضمن بادشاہ از ماجرا پرسید گفت روزی نظام الدین ادلیاکلاہ کج بر سر ہنارہ سیر علی ہندوان و معانیہ پیش
 ایشان نیز فرمود این مصرع کمال گفتہ اندخ ہر قوم راست را ہی دینی و قیلہ گاہی ہر خسرو بہر مصرع ثانی رسانید
 در ہشامی کہ در مصرع ثانی تمام کردہ بود کہ جان دادنی خمس و عشرین و الہی اشعار پر ذوق بسیار دار و ک

تاج الدین ریزه مرد حقیر البچہ بود لہذا این لقب یافته فاضل کامل و شاعر نامی است و مغذت سلطان
 شمس الدین ایلتش تربت داشت حیدر علی اعظم تخلص در او آخر محمد اکبر بادشاہ بود تا محمد جهانگیر زلیستہ
 شاعر صافی بیان است میر حبیب اللہ امام تخلص و ابو الفیض معنی تخلص از خوشگویان صافی فکر آنجا اند
 امیر ابو الفیض است تخلص صلاح سخن از بیدل و شہرت می گرفته آخر در خواب دید کہ صلاح سخن از سودی می
 گیرد بنا بر آن خود را شاگرد سودی خواندہ مخفی نماید کہ بندہ علی شیر قانع سودا این اوراق نیز در سال
 ہزار صد و ہفتاد و چہار در شاہ پور سہی در خواب شیخ سودی علیہ الرحمۃ را دیدہ کہ کتابی از دست واکردہ
 اشارہ میفرمود ہر ماہ انکہ چنین گفتہ شود از آن پس غمخیز و سرکار فیض آثار میان غلام شاہ خان توسل
 ملازمت بہت تالیف تاریخ حالات بزرگان آن خاندان و فروع یافته و بعد از آن تو نسین ندوین
 این اوراق دست داد درین صورت اگر خود را شاگرد آن بزرگوار قرار دہد بجاست شدہ یقین دہی
 سنج اخلاق حسند و رکابو کہی از موضع سواد و ہلی دائرہ فخر ایانہ ساختہ میگذرا شد صاحب دیوانست
 شیخ عطا ساکن اروپہ مضامین و ہلی شاگرد بیدل بودہ شوقی بنیاد داشت سید حمزہ رمی گفتہ غزلہ
 ردیف میخورد در خدمت بیدل خواندم عطا گفت پیچہ چہ معنی دارد گفتم کہ سہمی زد اگر طویش قہ ما عرضش الیوم
 در زمان باستان شہری بانام و نشان بود صاحب طبقات اکبری آورده کہ ابتدا از مضامین بیانہ بود سلطان
 سکندر لودی محمود کرد و شہر خان سلیم خان ہم بران افزا روند شیخ ابو الفیض فیضی و شیخ ابو الفضل دہلی
 شیخ مبارک کہ حاجت شرح حال شان نیست و بعلو قدسین الجمہور شہورند در انجا متولد شد نزد نژاد و نسا
 یافتند میر محمد طفیل از سادات متبرکات علی بن اہمال اگرہ سبق اول عربی بخدمت سید حسن رسول ناشریح کردہ
 تا شرح بنا دیدہ مدین ثانی و الف بلگرام مقبول نمودہ در سغدیہ سالگی از مطول گذشتہ حافظ بکدی داشت
 کہ برہم پیچہ اندر ذکر و ہشتہ پس شد آنچه شد در وادی شود انشا و عروض و قافیہ و معامبارت کامل داشت
 مطلع میر محمد علی نام از بہتر مضامین اگرہ است شاعر خوش فکر بودہ بہتر استورہ اش نو پسند شہریت
 شکر بنجامین عظیم مولد کشن بن سدید کہ اورا کفار محل طول واجب تعالی دانند لکن شہری بانام است
 از مردمش سید شاہی بانور فضیلت شود رعایت جوہت می گفت آوردند کہ دیر ابراری بود ناگاہ
 در رگبزدند و زنی را دیدہ دل از دست نمود از نصیحت بعضی کشید و از پند بہند افتاد زن را آنحال او بدل
 سراسیمہ کردہ گاہ گاہ بہان بدیدنش رسیدی بعد چندی اقربای زن جنبا یافتہ اورا مانع شدند مدتی گذشت

سیدزاده مایوس شده در مهاجرت بناکامی جان دادند و زن آنرا شنیده بهانه بردن آمد و بر کسم
 نامزدگان سوجه آن افتاده شد چون ویرا برود مهاجرت خود مرده یافت و برودیش نهاده در گذشت
 متشیل در سندا از قضاات پسری داشت کجماں استعداد رسیده فقارایر سرچاپی بدام مندوزنی
 آویخت و حالتی بهم رسانید که مادر و پدر مایوس شده صلح دوران دیدند که ویرا بدست یکبار آنرا اندوزن
 بنامند شاید شکین یا بدنا با التماس اقربای زن ویرا بنجان زن بردند هندوزن را در واد بدل سرایت
 کرده بود بدیدنش شنافت بجز ویدن فاضی زاده به پوشش افتاده جان داد زن آن افتاده را ورکنار گرفته
 شیوه اتحاد حقیقی بجای آورده رو بردیش نهاده از هستی واپرداشت میر محمد مراد مردی متقی و متدین با انواع
 قابلیت موصوف در عهد عالمگیر قریب سی سال سوانج گکاری لاسور بوی عقلی داشته جواب حسنه نظامی گفته
 و بشوق دیدن صاحب پایده با بایران رفته صاحب بنیادت تکرم پیش آمدش کرده در دیوانخانه خود پیش جاداد
 و فکرش را پسندیده گفت بیچوقت مرزارا در باره شو بفرنگ ندیدم مگر روزی هم سبدم تبسم کرده گفت درین وقت
 بیت فردوسی باید **بفرمود تا زینش رازین کنندم دم اندردم نای زین کنندم و شقای جواب داده**
بفرمود تا زین برابرش کنندم چه زین همه بالای آتش نهندم بخواهم جوانی خوب بهر سامن عرض کردم که این فکر را
 بمن واگذارند از راه مهربانی قبول فرمودند تمام شب غور کرده بیت بهم رساندم شنیده کشین فرمود **بفرمود**
بفرمود تا زین برادهم نهندم به پشت صبا مندم نهندم موراحرف را ضمن ملاحظه این ابیات این بیت بدید
 بخاطر رسید اگر چه نسبت با شاعر استادان شب پیش درست فاما بلحاظ اصلاح اهل سخن نسبت نظیر معروض
 صاحبان صافی ضمیری نمایند **بفرمود تا بر فرس زین کنندم** فلک را بماه نوازین کنندم شیخ پیر محمد
 بفضل و کمال ربی نقلی انصاف داشت مرید شیخ عبدالشکر زنده پوش از متوطنان کوه لبنان است که نسبت
 ادوات سلسله حشید داشته شیخ را آنچه بایدی داده فایم مقام کرده بوسبتان رفت پس شیخ پیر محمد
 با شاره پیرو در کهنو بدرس علوم دینی و کسب و تکرار کتب سلوک اشتغال داشت تا سن هزار و هشتاد و پنج
 در گذشت بجزا پوست تاریخش یافتند شیخ عبدالرحمن صاحب عرفان با شاق حسنه موصوف مبت
 عالی داشت با اغنیاء و فقر ایک سلوک می در زید کتابی محتوی بر احوال مشایخ متقدمین و متاخرین تالیف نموده
 مرات الاسلام نام نهاده در قصیده هشتی که از توابع سسرکار لکهنو است بر کار نهم گوشتی عبارات مرعوب ساخته
 و ذکر کهنو عالمگیر سبده مخصوص مراسم خروانی گردیده در قصه مذکور بارشاد خدا طالبان میگذرانید

روحی سید جعفر نام از اعیان سادات رنگبوری من اعمال لکهنو بگرام در قبیله شیوخ پانی پی که خدا شده سید پاک نزد
 مردیش وضع در نشاء نوحید بخدمت شاه لردا بگرامی گذرانده حسرت محمد اشرف نام از موارن سند بلخسان
 لکهنو است در شاگردان مرزا بیدل انظام داشت او ده شهری با نام است از مردش شیخ نصیر الدین
 خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است او را چراغ دہلی میگفتند گفت نفس آدمی بمنزله درختی است که بود
 هوای شیطان در فوات انگس بیخ میگردد و محکم می شود امیر سید علاء الدین بیست ساله طریق مراقبه بود و گاهی
 شومی گفته بود مسیحا مندی بهارن کامل داشت کالپی سرکار است صاحب تکفۃ الغزاسید آورده که در آنجا
 ستونی ساخته اند از زوی و در پیش ستون چشمه آبی است که چون روز عاشورا شود آن بطبالبها بگشاید و
 سفار خود را در آن چشمه دسار و آب آنرا از در بعد از آن از آن نمود آب برون آید که تا یک سال
 مردم را کفایت نماید محمد یوسف بروی نوشته که در حدود کالپی بزمنی رسیدم جماعتی دیدم سرطاب بر بند موی
 ژواید که هم بر طریق کفر بودند و هم بر جاده اسلام کاهی بیست و گاهی بقبله سبیه میگردند هم شیع بر زبان
 و هم زنا در میان داشته اند اگر ایشان را با هم سوی مزاجی پیدا می شد سرک اہم بخانه خود رفته آتش در خانه
 میزدند و باور و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن میگذریدند و هرگز یاد یار و یار نمیگردند از مردش
 شیخ ابوسعید عابد مرتاض مرد با خدا از اکابر بوده شومی گفته صفائی اہلس ابرج اما در کالپی نشو و نمایند
 شاعر خوش فکر بود قطب الاقطاب میر سید احمد و امیر محمد کاشفی کلین میگردد و حالش داشت که طرف هر که میر بود بوجی افتاد
 شاه لردا بگرامی که مذکور شد مرید روزی در بگرام حاقنہ ضیاء اندر در خطبہ خواند آنکان جنہ نصیب العاشقین بدون
 جمال و اویاہ و آنکان النار نصیب العاشقین مع وصال فواشوقاہ نغزہ زده از موش افتاد باثر حالت و سے
 خطیب از منبر و جمع مردم بیپوش افتاد و نگرید ویری که خود بپوش آمد همه را بیدار کرد و عالمگیر هر قدر ویدارش
 خواست قبول نمود اگر مسانی و حقائق و ریاس نظم کشیدہ مخفی نماید که سندوستان ملکیتی است در غایت طول و عرض مشو عظام
 ہلش بہت بہت و در میان ہم اختلاف بسیار حیوانات عزیز الشکل از ظهور و دو اب و جانوران آبی در و بسیار سجد
 صاحب مجمع الزایب نوشته که گو سفندی در بند است که شش در بند و یکی در موضع ہمود و یک برینہ و دو بر کتف و دو
 بر دوران و در اینجا غلٹ کہ قبل را بمنقار برود و در آنار البلا و مذکور کہ از منہ بکیت خلیفہ حیوانی آوردند سراندا آدمی تن
 مانند ریغ بزبان فصیح کلم می نمود در سالک الممالک آورده کہ در بعض جزائر بند و رنگ حیوانیت با در روی یکی چون سنگ
 یکی چون آدمی دراتی تن چون آدمی قامت طویل دارد و در نرہ القلوب آورده کہ در یکی از جزائر بند و نومی حیوانت را

مانند آدمی تن چون سنگ پشت و او را در پشت باشد و او را در پهلوی باشد در عجائب المخلوقات آورده که در یکی از جزایر آنکه
 هند آویزانند که اگر یکی از قوم ماری شان بیند خنده مغز او بر دغله کند تا باشد که در خنده بسیر فیاض در جزیره صناعی از
 حیوانت شکل آدمی رود و سینه فیاض در بعضی جزایر هند در غایت عظیم چون بسیر و بعضی متغارش را مردم در رویا می بینند
 و آن در وقت بر او نمایند فیاض در عجائب المخلوقات آورده که سیواس نام مرغیست در جزیره هند و سر او در صورت شمشیر
 میان همه محو و در سیر یکی سوراخی چون باد در آن در آید و آنرا نیکو رو قتی باشد که رفت آرد چنان حزین آوازی دارد که
 طیور و حیوانات استماع نمایند فیاض در آن کتابست که شاده نام حیوانی در یکی از جزایر هند است و در آن سوراخ صد
 مینی دارد چون نفس زند آواز می زند و هر پیوسته بر سرش مرغان و بیشش حیوانات جهت استماع آواز جمع
 باشد فیاض تقش نام مرغی است در هند بقول صاحب مجمع الغرائب با گردن دراز و هزار سال عمر دارد و سر خور کبیت مقدار
 اسب و گردن طوق طوق سر هم چیده چون کندی بزرگ در بال سیاه و سفید سرخ دارد در سفید سوراخ نا از هر سوراخ آواز
 دیگر بر آید چون در صغیر شود آواز خوش آوازی میچ جاندار از پیشش نتواند دوری گردید آنرا اولد نسیب بوقت حمل نزداده
 سه بسیار جمع کنند و سفار در سم بندند و پرازند از صد سر برایشان آتش در هم افتد و متعلی شود و هر دو سوخته کرد و بر آن
 بر خاکستر بار و گرمی از مشکون شده بخوردن خاکستر بزرگ گردد و قشش شود گویند سازند بیخون بر آواز او ساختند بعضی نام
 آن مرغ موسیفار بیان کردند که نماز موسیفار بر آن وضع شده معادن و نباتات نانو در زمین هند لافند و لافعی است
 منقولست از عبدالله سلام که شادی را ده جزو آفرینند جز و بند و ستان و یک جزو و تمام جهان داده اند لهذا آنچه
 حیوانی هوا پرست را باید همه در هند بسیر منجراگ و رنگ که در آن باب بر همه آفاق ترجیح دارد و عجایب است وی از حد
 حفر آفرین کشتن زنان زنده برای مردان خود در کمال استقلال جز آنجا توقع ندارد و خلیل و آرائش را به بار دارند
 و پر دانه دار کردار بسیر بیخ نثار روح دلدار سازند بعضی از مرغان آنجا که با این خود ضبط انقاس را تشکیل
 رسانند اندکوی بیشی از سایر مجاهدت اینان ربوند گویند در بنارس جوکیسی باین صفت موصوفی بوده
 خان زمان یکم تبه زیاده انده روز در زبر خاکش داشته و کرت ثانی دوازده روز در آتش گذاشت
 اصلا ضرری نیافت فیاض در پنجاب شخصی از انجاء گوشه زمین را شکافته پهلوی چپ در آن شکاف نهاد
 دست از خوردن کشیده بوده و چشم از غمخوردن پوشیده محمد یوسف هر وی نوشته که من این شخص را دیدم
 از مردی که نزدیک او بودند شنیدم که میت و ده ساله است تا ایند برین نشن افتاده است و در قدرت نه پاکشده و نه دست
 آنگونه و از غذا پوی طعام نماند کرده آوردند که بر هندوستان که جمهور اصل هند تا حال و قول ایشانند که گویند که در آنجا چاه است

دور اول را که مدت او هفده لک و پست و هشت هزار سال متعارف است ششجک گویند درین دور اوضاع
جهانیان فردا فردا بر صلاح است و عموم ناس راستی پیشه صرف مرضیات الهی باشند عمر طبیعی شان یک لک است
و دور دوم مسمی به دو پانزده بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفی می باشد درین دور هر حصه
از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عمر طبیعی مردمان این دور دوازده هزار سال باشد
دور سیوم که بنام تیرتیا شتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال است درین دور
دو حصه از چهار حصه روشن جهانیان متضمن راست کرداری باشد عمر طبیعی مردمش هزار سال و دور چهارم
مسمی به کلجک مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال مردم حال تعلق باین دور دارند درین دور هر حصه
از چهار حصه اطوار جهانیان مخصوصا راستی و نادرستی است عمر طبیعی مردم این دور هشتاد سال این گروه جزم دارند
که پدید آرند علیان بزرگی را که واسطه آفرینش همواست از ساعت غیب یکمندی بجلوه گاه شهبودی آردنانش
برهما باشد عمرش صد سال که هر سالی از آن متضمن سیصد و شصت روز است و هر روزی ششصد و چهار هزار
دور مذکور و هر شبی بیست و روز محتوی هزار ادوار مذکور است و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمدند علم تیری
احاطه آن نمیکند و میگویند آنچه از لغات شرح احوال برهما رسیده است بزهای حال هزار و یکم است چون شرح
حالات بلاد هند که از عصر متجاوزند مافوق احاطه خامر و نامه است مخرجه و آنچه در کتب دیده بدان قناعت کرده
زیادتی را طائب نشد محمد یوسف هر وی در رساله عجائب و غرائب هندوستان چیزهای چند را نوشته
که باطالت موجب ملال سامع تواند شد از آن در گذشته بگذر ملوک هندوستان خصوص دہلی و غیره علی
الاجمال اشتغال میناید ملوک هندوستان از غزنویان و غوریان و غیرهم غزنویان اول از بادشاهان اسلام
امیر ناصر الدین سبکتگین بعد فتح و بست قندبار بر جیپال والی هند ظفر یافته عهد بست که پنجاه زنجیر پیل
با چند لک تنگه سالیانه داده باشد چون امیر مراجعت کرده جیپال نقض عهد کرده آلتوجه نفرستاد امیر الدین
باز بجهت انتقام آمده مظفر گردید و تالمعانات بتصرف آورده پس بمعاونت امیر نوح بن منصور سامانی
بخراسان رفته بعد معاودت در سیصد و هشتاد و هفت درگذشت پیش سلطان محمود سبکتگین بر پیل
بزرگ امیر اسماعیل غالب آمده بادشاه شد و سیستان بضمیمه خراسان متصرف گشته در سال سیصد
و نود و براجہ جیپال در پشاور غالب آمد راجہ با پانزده نفر از سپه و برادر اسیر و پنج هزار لشکر قتیل شد
و در گرون راجہ حائل بود مرصع قیمت یکصد و هشتاد هزار دینار کر کشیگر در نود و سه هندوستان وارد گردید

خلق کثیر را کشت و دولت و همتا و میل غنیمت گرفت حاکم ملتان از ملاحظه بودی محاصره تنگ آمده احکام شرعی
تصدیق نموده و توبه کرد و هر سال صد هزار درم قبول نمود دیگر بار بمهندوستان آمده آنندپال را بهر میت داده
تشی زنجیر پیل با دیگر غنایم گرفته معاوضت فرمود باز در چهار صد و یک بملتان رسیده متصرف گشت در چهار صد
و چهار برتر و جیدپال مسلط گشته در چهار صد و نه بر قنوج شتافت اهل بربره و دو لک و پنجاه هزار روپیه
باشی زنجیر پیل پیشکش کردند از انجا بقلعه مهاون رفته بمشاد و پنج پیل با غنیمت موفوره سست از انجا بمختوره
رسیده شهر اعانت فرمود لشکر چهار هزار اسوختند از یک بت زمان نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر آرد
و یاقوت کملی یافتند چهار صد و پنجاه مثقال وزن چندر اسی از ارجهای بمبتر بمهندوستان فیلی داشت بغایت
عوی بیگل سلطان آنرا که بیچهای گران خریداری میگردی راضی نشده آخیر فیلی بی فیان گرفته پیش سلطان
خدا و ادش تمام نهادند چون بغزنین رسید سواقی نقد و جنس پنجاه و سه هزار برود غنیمت بشمار آمد
پس در چهار صد و ده بر نندرای متوجه بمهندوستان بر کنار آب چون پشرو جیدپال بمعاونت نندال لشکر نگاه
ساخته هشت نفر از غلامان سلطان از آب گدشته بران لشکر بنیت و همه را پریشان ساخته شهری که در آنکجا
بود تصرف آورد پس سلطان در ملک نند آمده وی صفت آراشد و نندی سلطان بر بلندی بر آمده لشکر نند او
و بر این یافته از آمدن پشیمان شد رجوع بحضرت الهی آورد شب خوبی در دل نند افتاد با چندی از مخصوصان
گر بنیته عالم غنیمت شد در پانصد پیل نند غنیمت سلطان کشت پس مراجعت کرده باروز چهار صد و سیصد
بر ولایت نند توبه فرمود حاکم قلعه کوالیار امان طلبید و کالنجر محاصره شدند اسی صد پیل با فرادان نقد
و جنس داده زینهار بست و شعری در مدح سلطان بزیان بندی عرض کرد سلطان مضمون آنرا پسندید
حکومت پانزده قلعه دیگر را نوشته صلح بوی فرستاد نند از رواج بسیار ایشار کرد سلطان بغزنین آمد
و بعد چند وقت با پنجاه و چهار هزار سوار و سیصد پیل بر تنخیر سونات رفت و فتح نموده بعراق شتافت
ری و اصفهان را گرفته به پس خود ایمر مسعود داد وقت مراجعت بمرض دق در چهار صد و بیست و یک
در گذشت مدت سلطنتش سی و پنج سال از خواجہ ابوریحان در مجمع الغرائب نوشته که در خزانه سلطان محمد
دوری است مثقال و دو و آنک وزن پیدا شده جوهر بیان ما هر صد هزار و نیا قیمتش کرده بودند بعد از او
سلطان محمد بن محمود جانشین شد چون در ایام سلطنت او بمند نیامد از ذکر وی در گذشته شروع
در ذکر مسعود بن محمود میناید او پس از قطب سبین جهات عراق و خراسان و خوارزم در چهار صد و بیست و چهار

هندوستان شتافته قلعه سستی که در قلعہ کشمیر واقعست گرفته در چهار صد و هفت باز قلعه بانسی را
 شاد و پانی پست شد و امیر ابوالمجد بن سعور اطلیل و علم داده در لاهور ماند و بغزنین رفت سلجوقیان
 بر بعض خراسان مستولی شده بودند در چهار صد و سی و یک خواست که از هندوستان لشکر جمع کرده آنسو
 رود بر یاط ماویکه رسیده بود که جمعی از امرای با جمله غلامان متفق شده در چهار صد و سی و دو تقبلش
 رسانیدند و برادرش سلطان محمد را که در آنوقت از قلعه بر آورده همراه داشتند بطلنته برداشتند و خزان
 سلطان مسعود عقدی پنجاه دانه از در شاهوار بود قیمت هر دانه بیست هزار دینار مقرر کرده بودند و
 بن مسعود عبد الرشید بن سعور فرزندین مسعود را فرصت آمدان هندوستان نشاند تا بیان ایشان دلائل
 دیگر پرگنات حکومت بیکر دهند تا نوبت بسطان ابراهیم بن مسعود بن محمود رسید وی با سلجوقیان صلح کرده
 هند آمد و بسیاری از ابقاع و قللع گرفته از اینجمله شهری در غایت آبادی سخن ساخت گویند از آسیاب چین
 از فریق ایران جمعی از مردم خراسان را اخراج نموده هندوستان فرستاده بود و ایشان در آنجا ساکن شده بودند
 و ایشانرا خراسانیان بخوانند راه آن شهر از وفورتش یک اشجار مرئی نمی شد سلطان در اندک روز
 بشود پس بغزنین شده در چهار صد و هشتاد و یک فوت نمود مدت حکومتش چهل و دو سال پیش از مسعود
 شانزده سال نشسته و کوشش از سلاطین جمع برادر از امیر نمود مگر بهرامشاه که گریخته نزد سلطان سخن رفت
 و بعد وی بغزنین آمده از سلطان شکست خورده هندوستان آمد و ولایت بهرامشاه مقرر کرد و بعد پس از سلاطین
 از هندوستان جمعیت کرده بهرامشاه را از غزنین بیرون کرد و بهرامشاه باز بد سلطان سخن آمده از سلطان کشت
 مدت سلطنت سال پس بهرامشاه یکامراتی نشسته با فطلامی صحبت داشتی شیخ ثنائی حدیقه بنام وی کرده و
 کلید دمنه نیز بناش فرستاد او چند کرت لشکر بید کشیده ولایتی که اسلافش نگشوده بود بدست آورد وی
 از امرار آگذاشته بغزنین رفت بعد تا قی آن امیر یعنی کرده بد فطش آمد و در حدود ملتان جنگی صعب شد
 امیر باغی بقتل رسید و بنامش عالمی ته تیغ شد پس مجدد هندوستان را صفائی نموده در پانصد و هفت و گشت
 مدت سلطنتش سی و پنج سال آنگاه خسرو شاه بعد در سلطنت رسید چون شنید که علاءالدین غوری متوجه
 غزنی است گریخته هندوستان رفت و در لاهور حکومت نمود تا در پانصد و پنجاه و پنج در گذشت مدت حکومتش
 هشت سال خسرو ملک بن خسرو شاه در لاهور فرمانروا شد بسبب عیش در ملکش خللی علی رسیده چون
 سلطان محمدالدین محمد سام غزنین را آنگاه ساخت لشکر بید کشید و خسرو ملک را در پانصد و هشتاد و سه

بدست آورد و حکومت او بیست و هشت سال بود اکنون دولت غزنیان سیری کرد بد غوریان سلطان
 معزالدین محمد سام المعروف بشهاب الدین بنیابت بر او خورد و در پانصد و هفتاد و حکومت غزنین رسید
 در پانصد و هفتاد و چهار او چهره از قرامطه کشیده ملتان را بکشید پس خواست بگجرات شود رای بهم او را منتهی
 ساخته تا بخت تمام بغزنین رسید پس از یک سال بر لاهور آمد خسرو ملک پسر خود را با یک زنجیر فلز پیشکش
 فرستاده مراجعت نموده سال دیگر بطرف دیول که عجارت از تنه باشد سواری کرد و تماشای بفضبط کشیده
 در پانصد و هشتاد و دو باز بلاهور آمد خسرو ملک را گرفته نزد برادر خود بغیره و زنه فرستاد و غیاث الدین
 او را در وین کج از قلاع غزبستان محبوس کرد که آنجا در گذشت در پانصد و هشتاد و هفت بار ای اجمیر
 جنگ داده شکست خورد کرت ثانی در بهمان موضع ویرا بپادشاهش بقتل رسانید و اجمیر با سرستی و با
 و دیگر پرگنات بتصرف آورده ملک قطب الدین ایبک به نیابت در هندوستان گذاشته بغزنین رفت
 در سن مذکور قطب الدین ایبک دہلی و میراث بدست آورده در پانصد و هشتاد و نه دہلی را دارالملک
 ساخت ازین تاریخ دہلی تختگاه شده در همین سان معزالدین آمده قنوج را بعد محاربه و شکست وانی و
 مفتوح ساخته بغزنین رفت ملک قطب الدین در غنیمت او گوالیار و دہلی را مسخر ساخته لشکر بهر و اله
 گجرات برد و انتقام سلطان از رای بهم دیو کشید درین سال معزالدین سال خیر فوت برادرش غیاث الدین
 که نام شاهی بر او پوشانیده سوی باغ غنیمت رفت و ممالک برادر بر آل سام قسمت کرد و اولاکب و کران نوای
 لاهور عصیان ورزیده بودند به تنبیه ایشان باز بهندوستان آمد مالش داده معاودت نمود و در میک نام
 دہلی از توابع غزنین بدست فزای نام کبوتر شهید شد ایام سلطنتش از ابتدای فتح غزنین تا آخر عمر سی
 و دو سال و چند ماه خزان بسیار گذاشته بمنجه پانصد من الماس و رنگارستان هزار و پانصد من دیدکشد
 سلطان قطب الدین ایبک غلام برگزیده سلطان معزالدین بوده و از اینکه انگشت خنصر او شکسته بود
 ایبک میگفته اند بعد از شهادت سلطان معزالدین سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد که سلطنت
 یافته بود از فیروزه کوه چپه وی چتر و امارات پادشاهی فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت او بلاهور
 و بخشش نام بر آورد و قطب الدین لک بخشش می گفته کارهای بانام و بسیاری از ولایات بفضبط آورد و در شصت
 و بیست از اسپ افتاده قالب تپی کرد و حکومتش از ابتدای فتح دہلی تا آخر عمر بیست سال و ایام سلطنتش
 چهار سال پس پسرش آرا مشاه از عمده ملکاری بر نیامد جمعی ملک التمش را که بنده و پسر خوانده قطب الدین

بود از پادوان طلبیده سلطنتش دادند سلطان شمس الدین الیمیش شجاع با تدبیر بود و در اوایل سلطنتش
 تاج الدین یلدوز پادشاه غزنین بهوش تسخیر لاهور بپند آمده کشته شد و همچنین او را با ملک ناصر الدین قباچه
 که داماد سلطان قطب الدین بود و سغد و ملتان و اوچه و بهکر و سوستان را تصرف داشت مکرر محاربه اتفاق
 افتاده و هر گز فتح یافته متاصل ساخته و لایتش بقبضه کشید پس لکنوتی و بهار از تصرف غیاث الدین خلجی
 برون آورد و در ششصد و سی و یک اجین را گرفته بتخانہ مہاکال را که از مدت سیصد سال تعمیر یافته بود و خراب
 ساخته تمثال بکر ماجیت را چه که هنوز تاریخ از وی نویسنده آورده در پیش جامع دہلی در زمین فرش گردانید
 پس از آن در وقتی که متوجه ملتان بود بال شش صد و سی و سه در گذشت مدت سلطنتش بیست و شش سال
 پس پسرش رکن الدین فیروز شاہ مالک تخت شد اورا از عیش کار ملک بازداشتہ امر السلطان ضمیمہ
 دختر بزرگ شمس الدین الیمیش بیعت نمودند وی این را شنیدہ در حرکت آمد و بکس اقتادہ مردودت سلطنت
 شش ماه و چند روز سلطان رضیہ در ہمہ باب تمام بود و پدرش نیز ولایت عهد ویرا داده قبای مردانہ ذکر
 و کلاه بر سر نمادہ از پرده برون آمد جماعہ مخالفت شد انہا را بہر میت داد ترک معز الدین بہرامشاہ
 بن شمس الدین الیمیش را پادشاہی برداشتہ اورا گرفته در قلعہ تبرہندہ محبوس گردانیدند حاکم تبرہندہ
 اورا بعقد خود آورده باز ہمہ کاریا سوسی دہلی شد بکرات جنگ داده بقتل رسید سلطان معز الدین
 بہرامشاہ در ششصد و سی و نہ بر تخت جلوس نموده بعد یکسال فوج چنگیز خان بہند آمد لاهور را تصرف
 کشید و غارت کرد نظام الملک وزیر بدفع شان رفت وی در راه امرار ایر غلایندہ بقصد سلطان بدہلی آمد
 و بعد اندک بمحاربه بدست آورده کشت مدت سلطنتش دو سال و چہل و پنج روز پس سلطان علاء الدین
 مسعود شاہ بن رکن الدین فیروز شاہ بن شمس الدین الیمیش را کہ بقصر سپید محبوس بود بر آورده بر تخت نشانید
 تخت عدل پیشہ ورزید و ولایت میان امراتمت کرد آخر از آن گذشتہ روش اخذ و قتل پیش گرفت ارکان
 دولت سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین را کہ در بہرائچ بود و خوردترین ہمہ بہت طلبیدہ داشتہ اورا مقید
 ساختند تا در گذشت کامرانش چہار سال و یکماہ و یکروز ناصر الدین محمود عادل خیر صلی او امر اعلا را دوست
 داشتی طبقات ناصر بنام او تالیف شدہ وزارت ملک غیاث الدین بلبن کہ بندہ و داماد پدر او بود او
 خطاب الفغان بخشید در وقت لغو بلبن مہات ویرا گفت کاری کنی کہ حضرت بی نیاز بجواب آن در مانی و مراد
 خود را مشہر گردانی سالی دو مہینہ نوشتی و بہای آن بصرف خاص رسانیدی بیچ کینہ و خادم نگذاشت منکوحہ

طعام پنجه روزی بسطان گفت از نان پنجهن دستهای من برنجه اگر کیزی بخری ثواب باشد گفت بیت الما الحق
 من صبر کن که در آخرت جزایابی پس از نوزده سال و سه ماه سلطنت در ششصد و پنجاه و چهار رحلت فرمود
 چون فرزند می نه داشت و وارثی نماند امرالغیاث بلین را که بعد از او او موصوف بود بساطنتی داشتند سلطان
 غیاث الدین بلین لقب یافته او کار مملکت را جز با کاپرو و انا ناسپردی و ازل و خل ندادی همواره بکلاس و غلط
 حاضر شدی و امرونی را کما یبغی رعایت کردی مهابت و عظمت آنقدر داشت که کم کسی آتاب دیدنش بود و پس
 داشت کی سلطان محمد قان خطاب و لیعهدی او را داده سه مصافحات در اقطاعش سپه و دیگر نامه الدین بقرخان
 که در کلبه توفی حکمت می نمود سلطان محمد کمال صوری و معنوی آراسته همه وقت با اهل فضل و اهل استی داشتی امیر
 و امیر حسن خجال در خدمتش بسر بردند و و کرت بطلب شیخ سعدی کس فرستاد و بسام بن ابی شیراز را سال داشت
 شیخ بواسطه ضعف پیری نرسید و دیوان خود با بخت خود فرستاد امیر تیمور نام موغل با لشکری عظیم به آن آمد
 سلطان محمد قان بجای پیش شد در میان لاهور و دیپالپور بشهادت رسید عمر سلطان بلین از بیست و دو متجاوز
 بود این محبت علاوه ضعف شده عنقریب بجوار رحمت پیوست ایام سلطنتش بیست سال و چند ماه چون بقرخان
 در کلبه توفی بود معز الدین کیتبباد پس ویرا امر السلطنتی داشتند او بجوانی را غلبه انسانی شده بقرخان
 آرا شنیده اراده طاقاب نمود بعد رسل در سائل شوق از طرفین متحرک شده بر دولشکری کناره آب سمر و
 بر دو جانب فرود آمدن قران السعدین امیر خسرو داستان طاقات این پدر و پسر است الفقه سه روز در باب
 چگونگی طاقات سخنان گذشت آخر بر آن قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شمره اطاعت عظیم بجای آورده پس چون
 پدرت چنانکه از زمین بوس بجای آورده بر تخت رسید پس اطاعت نمائده از تخت فرود شده پدر را در کنر گرفت
 و گریه بسیار کرد بعد از آن با پدر بر تخت برآمده در نهایت ادب نشست بعد زمانی سلطان بیارگاه خود رفت چند روز
 پدر متواتر بخانه پسر آمد و بر دو باد شاه صحبتها کرد چون روز دواغ شد پدر پسر را گفت یراقی آن آدم که ترا
 کم تلازم هوای جوانی عمرت کردی و کلیه آنکه شراب نخوری دیگر نظام الدین را بقتل رسانی مباد اتر بقتل رساند خوب
 فرمود پدر نظام الدین را از میان برداشت و شراب نگذاشت آخر مرض اقوه و فالج مبتلا شده امرای بلینی جهت دفع
 فدا پسر او را که خورد سال بود سلطان شمس الدین خوانده بر تخت نشانند و امر را بهم اقتلانات روداد بعد
 سه سال و چند ماه از سلطنتش سلطان جلال الدین جلوس نمود چون مردم شهر پادشاهی را غیب نمودند
 در کبلو کبری بساطن قصری اش را کرد و امر او ملوک نیز خانها ساختند و چند کاهی شهری شد موسوم